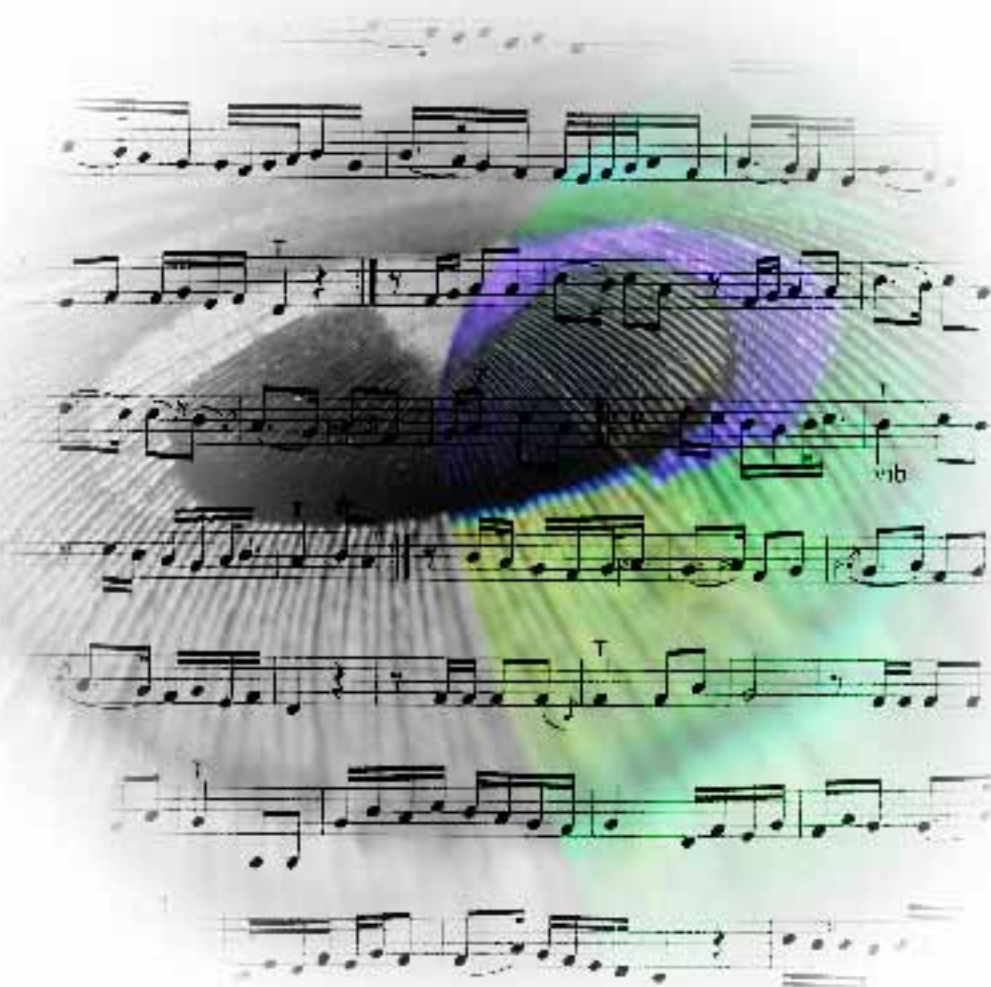


## اشعار

تناسب هنر و تفکر امری نیست که پذیرش آن نیازمند مرور شواهد تاریخی باشد، اما بررسی این نسبت در تاریخ، زوایای پنهان این رابطه را هویدا خواهد کرد. این نسبت نه محدود به هنر خاص و نه محدود به تفکر خاصی است؛ پس بررسی رابطه‌ی موسیقی و اسلام و همچنین داستان جدال آن موسیقی با موسیقی برآمده از تفکر یونانی در دوره‌ی خلافت عباسیان از زبان کسی که هم تحصیلات حوزوی و هم پژوهش‌های فراوان در زمینه‌ی موسیقی انجام داده، بسیار شنیدنی است. ایرج نعیمایی عضو گروه موسیقی فرهنگستان هنر و مدیر عامل سابق انجمن موسیقی ایران و مدرس دانشگاه می‌باشد. آنچه می‌خوانید نتیجه‌ی مصاحبه‌ی ما با ایشان است که به صورت یادداشت تنظیم شده است.

## از کجایم آید این آوای دوست

جدال موسیقی اسلامی و موسیقی یونانی در دوره‌ی عباسیان | ایرج نعیمایی



### ❖ معنای موسیقی و اسلام

برای درک مفهوم «موسیقی اسلامی» باید این دو عنوان را کمی توضیح دهیم که منظور ما از موسیقی و از اسلام چیست؟ یک اطلاقی عمومی برای موسیقی وجود دارد که به طور کلی هر نوع آوایی که دارای ساختاری است که قابلیت هنری دارد و برای شنونده قابل درک و مطبوع است یا جذابیت دارد اصطلاحاً موسیقی می‌گویند؛ البته بعضی به هر نوع آوایی موسیقی می‌گویند ولی بعضی به آوایی که یک معنی بر آن مترتب باشد و ساختاری داشته باشد موسیقی می‌گویند، چه ساختار هارمونیک داشته باشد که تعریف موسیقی کلاسیک است یا ساختاری که صرفاً بتواند ملایم طبع شنونده باشد که حالا به جزئیات این تعاریف کاری نداریم.

ولی در بخش دوم، منظور از اسلامی چیست؟ آیا منظور موسیقی در بین مسلمانان است؟ یا منظور موسیقی بین مذاهب اسلامی است؟ یا منظور نسبت موسیقی با تفکر اسلامی با قطع نظر از گرایش‌های مذهبی است؟ ما می‌توانیم به هر یک از این معانی جداگانه توجه کنیم، یکبار با همان معنای کلی و با قطع نظر از مذهب، نسبت موسیقی با تفکر اسلامی را بیان کنیم که این تفکر شامل همه‌ی مذاهب اسلامی می‌شود که ریشه در توحید و اصول دین دارد. و همچنین می‌توانیم اسلام را به معنی مسلمانان در نظر بگیریم که آن معنی دیگری دارد که هم جغرافیا پیدا می‌کند و هم زمان، آن وقت باید مشخص کنیم که مسلمانان کدام کشور و کدام مذهب و در چه تاریخی. ما شاید ناچار باشیم به نوعی یک نوع تعاملی بین نسبت موسیقی و تفکر و نسبت آن با مسلمانان برقرار کنیم. در بحث نسبت موسیقی با مسلمانان هم می‌توانیم سیر تاریخی را بررسی کنیم. بررسی این سیر محسناتی دارد و معایبی. از محسناتش این است که چون به روند موسیقی آشنا می‌شویم می‌توانیم چالش‌های مربوط به مباحث اعتقادی حوزه‌ی موسیقی را در این بخش به‌خوبی درک کنیم، چون گاهی که به‌صورت تخصصی وارد بحث می‌شویم می‌بینیم که بحث ابهامات زیادی دارد و اشتباهات زیادی را مرتکب شده‌اند، بعضاً موسیقی دوره‌ی پس از اسلام را با صدر اسلام و قبل از اسلام قیاس کردند، که این قیاس‌ها مع‌الفارغ و باطل است.

ولی بحث نسبت موسیقی و تفکر بحث‌های بنیادی‌تری را در بر دارد، مثل جایگاه موسیقی در وجود، نسبت انسان با موسیقی، و... آن وقت موسیقی بخشی از حقیقت وجود تلقی شده و یکی از راه‌های ادراک بشر نسبت به وجود می‌شود که این معنی فراتر و عمیق‌تر از آن‌گاهی است که موسیقی را به‌عنوان یک هنر کاربردی مطرح می‌کنند و یا موضوع حلیت و حرمت قرار می‌دهد.

البته بررسی این نسبت مختص موسیقی نیست و تمام هنر را شامل می‌شود. تمام هنر یک حقیقت است و فقط تجلیات‌اش متفاوت است؛ یعنی اگر در قالب صوت تجلی کند موسیقی می‌شود؛ اگر در قالب کلمه تجلی کند ادبیات می‌شود، که کمالش شعر است؛ اگر در قالب حرکت تجلی کند می‌شود رقص، فیلم، پویانمایی و چیزهایی شبیه آن؛ و اگر در قالب تجسم تحقق پیدا کند می‌شود هنرهای تجسمی اعم از نقاشی، گرافیک، طراحی، مجسمه، معماری، خوشنویسی، تذهیب و... این چهار قسم صوت، کلمه، حرکت، و تجسم در واقع تجلی یک حقیقت است و کلاً هنر ظهور حقیقت است.

ادراکات انسان یا از طریق قوای ظاهری مانند حس و سَمع و بصر است یا از طریق قوای باطنی مانند عقل و وهم و خیال. هنر

علاوه‌بر قوای ظاهری، خیال را هم در بر خواهد گرفت، چون ساختار ذاتی‌اش مبتنی بر خیال است. اگر خیال را در منطق یا در تعینات و حقایق خارجی به کار ببریم کاربرد غلطی خواهد بود و فقط در هنر است که خیال کاربرد دارد؛ به همین دلیل است که مثلاً می‌گویند احسن شعر اکذب شعر است، یعنی بهترین شعر دروغ‌ترین آن است. چون خیال بر خلاف عقل، که کلی است و صورت خارجی پیدا نمی‌کند، در ذهن به یکی از این چهار شکلی که عرض کردم صورت پیدا می‌کند.

با این بیان که عرض کردم هنر ظهور حقیقت می‌شود. این تعریفی است که از افلاطون تا بوعلی سینا و دیگران به آن اقرار دارند.

### ❖ جایگاه موسیقی در میان هنرها

وقتی هنر ظهور حقیقت شد، موسیقی هم یکی از شاخه‌های هنر است که تجلی‌اش ظهور حقیقت در قالب مسموع است. اگر بخواهیم در بین این چهار نوع تجلی یک طبقه بندی قائل بشویم، یقیناً موسیقی به دلیل این که لطیف‌تر است و به تجرد نزدیک‌تر، می‌تواند جایگاه بالاتری را برای خودش در هنرها کسب بکند.

این که بعضاً مطرح می‌شود شعر از همه‌ی هنرها بالاتر است منظور معنی اصطلاحی شعر نیست، بلکه منظور از شعر مطلق تخیل است. شعری که به زبان می‌آید فقیر می‌شود، چون زبان فقیر است و نمی‌تواند خیال را بیان کند. بخشی از تخیل را شعر بیان می‌کند، به همین دلیل کسانی که می‌نویسند نمی‌توانند تمام آنچه که تخیل می‌کنند بنویسند، زبان همیشه کمتر از آن چه که تخیل می‌کند بیان می‌کند. این که گفته می‌شود شعر مطلق هنر است از این جهت است که خیال را با شعر مقارن و مصادف و مرادف گرفته‌اند. به این معنی موسیقی هم شعر است، سینما هم شعر است، نقاشی هم شعر است. شاید بی‌دلیل نباشد که در نقد آثار هنری مثلاً می‌گویند سینمای شاعرانه، یا می‌گویند نقاشی سهراب شبیه شعر است، این معنایش این است که تخیل در این هنر غلبه دارد.

مجسمه هنر فقیری است چون نیاز به سه بعد دارد و چون فقیر است جایگاه پایین‌تری دارد. نقاشی فقرش کمتر از مجسمه است، ولی پرسپکتیو دارد و در تحقیقش به سطح اکتفا می‌کند، بنابراین می‌تواند برتر از مجسمه باشد. به گمان من حتی شعر توصیفی و ادبیات داستانی، هیچ‌گاه نمی‌تواند تخیل باشد، چون تخیلاتش متعینات است و هنرمند آن چیزی که در طبیعت و خلقت است را به شکل دیگری بر اساس خواسته‌ی ذهنی‌اش می‌سازد؛ یعنی یک حادثه‌ای را بر اساس بافت دراماتیکی و گره‌هایی داستانی درست می‌کند، ولی متعین است و انگار یک واقعه‌ای در طبیعت اتفاق افتاده است و او همان را بیان کرده است، لذا در بین این چهار نوع هنر، موسیقی از برتری قابل توجهی برخوردار است، چون نیازش کمتر و غنی‌تر از هنرهای دیگر است.

### ❖ موسیقی و وجود

ما یک طبقه‌بندی بین نوع وجود داریم. بر این اساس که تحقق تعینات یا ثابتات خارجی، مبتنی بر قابلیت ظهور آن‌هاست؛ اگر قابلیت صوتی داشت به‌صورت موسیقی تجلی می‌کند. حتی حرف انسان هم موسیقی است. شما می‌توانید بر اساس نوع حرف زدن افراد آن‌ها را طبقه بندی کنید و هیچ اشکالی ندارد که ما این را هم موسیقی بدانیم، به دلیل این که گاهی حرف

#### ❖ دنگاه

موسیقی کشورهای

تمدن اسلامی دارای

یک «ماهیتی» است که

مبتنی بر تفکر توحیدی

شکل گرفته و دارای

یک «هویتی» است که

مبتنی بر جغرافیا، زبان و

قابلیت‌های منطقه‌ای شکل

گرفته و یکی ایرانی، یکی

ترک، یکی عرب، یکی

هندی، یکی چینی و یکی

آفریقایی شده است

دیگر می‌شد بهتر بود، چه برسد به این که بگوییم چیز بدی وجود دارد. حکمای الهی می‌گویند که جهان بر احسن شکل خلق شده است، لذا درست نیست که ما تصور کنیم که بخشی از خلقت حرام است.

به همین جهت من حرف کسانانی را که کل موسیقی را حرام می‌دانند، حمل بر جهل به موضوع می‌کنم. ممکن است یک نوع موسیقی خاص بر اساس کارکرد و یا نوع تصرفات انسانی بر اساس خواسته‌های نفسانی حرام باشد اما نباید آن را مطلق گرفت.

#### ❖ اهمیت موسیقی

به دلیل اینکه این نوع تجلی و ظهور حقیقت لطیف‌تر است، مؤثرتر است و می‌تواند انسان را زودتر به حقیقت نزدیک کند. اهمیت و حساسیت آن هم به همین دلیل است. موسیقی هنری نیست که قوه اختیار بتواند مانع ورود آن شود و کسی نمی‌تواند بگوید که من موسیقی را گوش نمی‌دهم. اگر موسیقی در مکانی ارائه شود نمی‌توانید از هیچ طریقی مانع آن بشوید، حتی اگر گوشستان را ببندید. موسیقی جزء موجوداتی است که برای تأثیر نیاز به گوش هم ندارد! یعنی وقتی به اجسام می‌رسد، خود به خود بر آن‌ها تأثیر می‌گذارد. موسیقی روی فیزیک انسان، فیزیک حیوان، فیزیک نبات، و فیزیک اجسام تأثیر دارد.

شاید به همین دلیل است که حساسیت مذاهب در طول تاریخ نسبت به موسیقی بالا است و تمام مذاهب حتی الامکان سعی کرده‌اند که موسیقی را بیشتر از دگران، حتی بیشتر از احاد جامعه، به کار بگیرند. تقریباً ما آداب و عباداتی که با موسیقی همراه نباشد نداریم.

در اسلام ما حق نداریم که قرآن را، که مقدس‌ترین موجود در خلقت است، دکلمه کنیم، بلکه باید آن را به ترتیل یا به تحقیق، که هر دو موسیقی است، بخوانیم؛ حتی باید حروف را به مخارج خودش ادا کنیم و ساختار موسیقی حروف را حفظ کنیم. اصلاً تجوید یعنی رعایت موسیقی حرف، کلمه و کلام.

به همین دلیل باورهای دینی ما مبتنی بر موسیقی شکل گرفته است. مثلاً عاشورا که اتفاقی است در قرن اول هجری که در کربلا رخ داده است، هیچ‌گاه به آن صورتی که افتاده است بیان نمی‌شود؛ یعنی وقتی کسی می‌خواهد آن را بیان کند، در قالب شعر، نوحه، سینه‌زنی، روضه‌خوانی و... بیان می‌کند. مسلم است که حضرت عباس (علیه‌السلام) در کربلا در بحر رمل شعر و رجز نخوانده است و ما آن را به این شکل درآورده‌ایم. یعنی حتی واقعیت‌های خارجی را ما تبدیل به حقایق هنری کردیم و واقعیت را آن‌طور که منطبق با تفکرمان بوده شکل داده‌ایم.

به همین دلیل است که وقتی ما در اول بحث از نسبت موسیقی با تفکر صحبت می‌کنیم، حتی بحث از اسلام نیز فراتر می‌رود. تفکر توحیدی شامل همه‌ی ادیان می‌شود و هر کدام به تناسب قابلیت‌هایشان و نسبتی که با وجود دارند، موسیقی‌شان تعریف می‌شود.

وقتی در مورد طبقه‌بندی علوم بحث می‌شود، بین فلاسفه و عرفا اختلاف است که آیا موسیقی جزء عرفان است یا جزء ریاضی؟ فلاسفه معتقدند که موسیقی ریاضی است و عرفا معتقدند که موسیقی جزء عرفان است. مثلاً در مقدمه‌ی کتاب «تمهید القواعد» ابن ترکه این بحث مطرح شده است.

فلاسفه می‌گویند که موسیقی تعداد نغمه است و وقتی تعداد شد پس عدد است و وقتی عدد شد پس ریاضی است. از علم جدید هم فرکانس را مؤید این بحث می‌آورند، به همین دلیل موسیقی

بعضی افراد به حدی خشونت دارد که هیچ لطافتی در آن نیست و گاهی آن‌قدر ملایمت دارد که انسان مشتاق شنیدن آن است. وجود، تجلی حق است. حافظ می‌گوید: «در ازل پرتو حسنت ز تجلی دم زد» یعنی پرتو حسن خداوند متجلی شد، چون حافظ مثل محی‌الدین معتقد است که همه‌ی وجود مربوط به خداست، اگر ما گمان می‌کنیم وجود داریم، وجود وهمی، سایه‌ای، ظلی و آینه‌ای است، «عکس روی تو چو در آینه‌ی جام افتاد» عارف از خنده‌ی می‌در طمع خام افتاد // حسنت روی تو به یک جلوه که در آینه کرد/ این همه نقش در آینه‌ی اوهام افتاد» و هم معتقد است که همه کثرات در اثر «یک» تجلی است. البته تفاوت‌هایی در اندیشه‌های عرفانی وجود دارد که آیا وجود نتیجه‌ی یک تجلی یا نتیجه‌ی تجلیات متفاوت بوده است؟ که محی‌الدین و حافظ ... معتقدند که این همه کثرات در اثر یک تجلی به وجود آمده‌اند.

وقتی بدانیم اصل وجود تجلی خدا است، و بر اساس روایاتی که داریم، خداوند جهان را بر مثال خویش آفریده است و جهان را بر صفت خویش خلق کرده است، لذا همه‌ی مخلوقات در نگاه عرفا خیر مطلق‌اند و شر امر عدمی است.

با این نگاه، همه‌ی تجلیاتی که به وجود آمده است که ما اسم وجود را بر آن‌ها می‌گذاریم، اعم از همه‌ی موجودات و آنچه که در طبیعت است، و از جمله موسیقی، تجلی حق می‌شوند و همه زیبا و خوب می‌شوند؛ پس نمی‌تواند منفی باشد. امر منفی، مربوط به اعمال اختیاری انسان است که سبب گناه و عقاب می‌شود، لذا در خلقت همه چیز سر جای خودش است و همه چیز درست است.

پس با این نگاه، اگر بگوییم موسیقی مطلقاً حرام است حرف کفرآمیزی زده‌ایم؛ چون نسبت‌هایی که در موسیقی داریم مثلاً فواصل، نسبت‌های کشفی است، نه اختراعی. یعنی مثلاً سه‌گاه، چهارگاه، راست پنج‌گاه، نوا، و ماهور قالب‌هایی است که در وجود است، با نسبت‌هایی که گوش انسان نسبت به آن ملایمت یا تنافر دارد.

بر اساس اصل کلی‌ای که در اعتقاد فقهی است که هر چیزی که به طعم انسان زشت و تلخ و بد می‌آید می‌توان برای آن حرمت قائل شد، آن قسمت‌هایی از موسیقی که با طبیعت، خلقت، و وجود انسان تنافر دارد، می‌توان در مورد حرمت آن بحث کرد. چون موسیقی فواصلی است که بخشی از آن به گوش انسان ملایم می‌آید و بخشی از آن متنافر می‌آید و آن‌هایی که تنافر دارد تعادل انسان را به هم می‌زند و اختیار و شعور و آگاهی را از انسان می‌گیرد، حتی می‌تواند فواصل سلولی ایجاد کند و انسان را به شکنجه برساند و او را بکشد!

یک بخش از فواصل هم هست که با گوش انسان ملایمت دارد. روی این موضوع علماء و دانشمندان دوره‌ی اسلامی بسیار کار کرده‌اند و آن را بیان نموده‌اند، افرادی مانند «قطب‌الدین شیرازی» و «میرسید شریف جرجانی» -استاد حافظ- که کتاب‌های «عوامل فی النحو»، «صرف میر»، «انموذج»، «کبری فی المنطق»، «رساله در وجود» و... که کتاب‌های درسی است و هنوز هم در حوزه‌ها تدریس می‌شود را نگاشته است، در این مورد تألیفاتی دارد. او ۱۳۲ دور، از ادواری را که در خلقت وجود دارد و با طبع بشر یا ملایمت دارد و یا نزدیک به ملایمت است را برشمرده است. هنوز که هنوز است از قرن ۸ تا الان هیچ دانشمندی و هیچ فیزیک‌دانی نتوانسته است یک کلمه به حرف ایشان اضافه کند.

ما هیچ‌گاه نمی‌توانیم نسبت به وجود و خلقت بگوییم اگر طور

#### دو نگاه

به دلیل لطافت موسیقی، این هنر از باقی هنرها مؤثرتر است و می‌تواند انسان را زودتر به حقیقت نزدیک کند. اهمیتش هم به همین دلیل است. موسیقی هنری نیست که قوه اختیار بتواند مانع ورودش شود و نمی‌تواند بگوید که من موسیقی را گوش نمی‌دهم. موسیقی جزء موجوداتی است که برای تأثیر نیاز به گوش هم ندارد!

میان اعراب رواج داشت که به گمان من مصداق تمام احادیث مربوط به موسیقی است - با قطع نظر از صحیح بودن یا نبودن سند این احادیث و با فرض صحت همه‌ی آنها - موسیقی‌هایی بوده است که عموماً کارکرد منفی داشته است. یعنی نوع موسیقی‌هایی که میان اعراب جاهلی و اعرابی که با پیامبر یا ائمه مخالف بودند که بعدها بنی‌امیه هم همین روند را ادامه دادند رواج داشته، به این صورت بوده که مغنیان و کنیزان به همراه سازی که عموماً هم دایره بوده -الآن تعبیر دف در مورد آن به کار می‌رود- آواز می‌خواندند که بیشتر شعرهای آن از شعرایی مثل «امرء القیس» و شعرهای عاشقانه در وصف شراب و زن و رقص و... بوده است یا راجع به جنگ‌های اعراب یا اشرافی‌گری‌های خودشان، در فضایی به همراه شراب و رقص. یعنی محافلی که کارکرد غنایی و شهوانی داشته است. شما تاریخ را هم که نگاه می‌کنید -مثلاً در کتاب «الآغانی» ابوالفرج اصفهانی - تمام موسیقی‌های مربوط به دوره اول اسلام تا قرن سوم و چهارم عموماً این کارکرد را دارد و نوع موسیقی‌اش اصلاً موسیقی هنری نیست، حتی موسیقی یونانی هم نیست، تنها چیزی که از ساز به جز دایره آنجا وجود دارد عود است که آن هم از ایران



به‌عنوان رود رفته است. بعضاً هم نوازنده‌هایی از ایران داریم که به کشورهای عربی می‌روند و آنجا می‌نوازند. پس چیزی که آنجا هست، اصلاً موسیقی به معنا و مفهومی که ما الان به کار می‌گیریم نیست.

این نوع موسیقی توسط کسانی که در تقابل با ائمه و با شخصیت‌های عرفانی و دینی بودند برای اذیت و آزار آنها به کار گرفته می‌شده است. طبیعی است که انسان با این نوع موسیقی نه تنها از نظر شرعی بلکه از جهت عقلی مشکل دارد، چون جز شهوت و دوری انسان از خودش به چیز دیگری نمی‌انجامد.

#### ... آغاز جدال موسیقی یونانی و موسیقی اسلامی

ما از قرن دوم به بعد تقریباً جای پای یونان را در تفکر اسلامی می‌بینیم. متون یونانی در زمینه‌ی منطق و فلسفه و اخلاق و علوم دیگر ترجمه می‌شود. اینکه این ترجمه‌ها به واسطه‌ی چه کسانی انجام گرفته است و چه کسانی در این کار خیلی دخیل بودند خودش قابل بحث است که الان بحث ما نیست. از جمله چیزهایی که وارد می‌شود، موسیقی به‌صورت علمی و نظری‌اش است. این اتفاق هم بیشتر در دوره‌ی عباسی شکل می‌گیرد نه در دوره‌ی اموی؛ دوره‌ی اموی همان استمرار موسیقی دوره‌ی جاهلیت است.

در دوره‌ی عباسی موسیقی معنای هنری پیدا می‌کند و گسترده می‌شود، و تعداد موسیقی‌دان‌ها به حدی زیاد می‌شوند که تقریباً

«کم» و با معادلاتی کلی قابل بیان می‌شود. ولی عرفا می‌گویند اگر موسیقی کم است چرا نغمه‌ای که زده می‌شود و خوانده می‌شود انسان گریه می‌کند یا می‌خندد؟ پس موسیقی کم نیست، «کیف» است. واقعه‌ی این است که بشر هنوز نتوانسته است این مسئله را حل کند که موسیقی کم است یا کیف؟ در جایی به کیفیت نزدیک می‌شود و در جایی به کمیت.

پس لطافت موسیقی گاهی به حدی است که در طبقه‌بندی علوم به علوم اعلی و عرفان نزدیک می‌شود. یعنی وقتی کیف تلقی شد، خیلی با وقتی که کمیت و تجسم در نظر گرفته شود متفاوت است. کمیت در وجودش فقیر است. هنر هر چه مادی‌تر باشد فقیرتر است و پایین‌تر می‌آید، متغیرتر و زوال‌پذیرتر می‌شود. به دلیل همین قابلیت‌ها است که انسان همواره با اختیاری که دارد از آن استفاده نامربوط کرده است. این استفاده‌های مصداقی و نادرست انسان، موسیقی را در حوضیض قرار داده است. ما موسیقی را برای هوای نفس به کار گرفتیم، چون به کارگیری‌اش آسان‌تر است. در عین حال که لطیف است، در عین حال در دسترس‌تر است. از حنجره انسان گرفته تا اسباب گوناگون، می‌توان موسیقی ساخت و فواصلی را به کار گرفت که این فواصل می‌تواند نیازهای شهوانی و حیوانی انسان را پر کند، یا نیازهای علمی و روحانی او را.

#### ... غنا در صدر اسلام

اگر به سیر تاریخی موسیقی نگاه کنیم، در صدر اسلام آنچه که

#### دو نگاه

ما کتابی داریم با عنوان «رساله فی الفرق بین ابراهیم بن المهدي و اسحاق الموصلي فی الغناء» و در آن فرق بین موسیقی یونانی دربار عباسی و موسیقی اسلامی اسحاق موصلی شرح داده می‌شود. علی‌رغم اینکه حکومت عباسی از موسیقی یونانی حمایت می‌کرده، موسیقی اسحاق جا افتاد و موسیقی «مقام» شد و بعدها تبدیل به «ردیف» گردید



می‌گوییم باید بنوازند. این درگیری منجر به این می‌شود که زلز ۱۱ سال برای دفاع از فواصل نوع موسیقی که اسحاق اختراع کرده است به زندان می‌رود و در آخر هم به وساطت ابراهیم و اسحاق از زندان خارج می‌شود. ما بعدها کتابی داریم با عنوان «رساله فی الفرق بین ابراهیم بن المهدی و اسحاق الموصلی فی الغناء» و در آن فرق بین این دو جریان موسیقی را شرح می‌دهد. به تدریج به دلیل قابلیت‌های موسیقی‌ای که اسحاق ساخته و تناسب آن با تفکر، علی‌رغم اینکه حکومت از موسیقی یونانی حمایت می‌کرده، این موسیقی جا افتاد و موسیقی «مقام» شد که موسیقی آیینی بخشی از آن است و بعدها تبدیل به «ردیف» شد. به همین دلیل شما در هر جای جغرافیای اسلام چه الان اسلام آنجا هست یا نه، از آندلس تا چین و از هند تا بالکان، بروید هنوز مقام به همین تعبیر مقام وجود دارد.

شاید بهترین تعبیر و درست‌ترین تعبیر این باشد که موسیقی کشورهای تمدن اسلامی دارای یک «ماهیتی» است که مبتنی بر تفکر توحیدی شکل گرفته و دارای یک «هویتی» است که مبتنی بر جغرافیا، زبان و قابلیت‌های منطقه‌ای شکل گرفته و یکی ایرانی، یکی ترک، یکی عرب، یکی هندی، یکی چینی و یکی آفریقایی شده است.

ماهیت این موسیقی به فواصل است که مبتنی بر عروض و ایقاعات شکل گرفته و «صفی‌الدین ارموی» آن را در کتاب «الادوار» بیان می‌کند؛ چیزهایی مثل سه‌گاه، چهارگاه، راست پنج‌گاه و نوا و مقام‌های دوازده‌گانه. این‌ها همه مبتنی بر تفکر توحیدی است.

این خصلت در موسیقی ما هست و همه‌اش در یک نقطه دور می‌زند و حرکت دایره‌ای دارد؛ یعنی مفاهیمی مثل توحید، بی‌نهایت، وحدت، کثرت، و همه‌ی آنچه که ما در باورهای دینی‌مان داریم در ساختار موسیقی‌مان و همه‌ی هنرهای دیگرمان داریم. پس به اعتقاد من ساختار موسیقی ما در دوره‌ی اسلامی منطبق با باورهای توحیدی است. مثل بقیه‌ی هنرهای ما که ارتباط مستقیم بین فرم و محتوا وجود دارد و تمامی تزئینات معماری، نگارگری، خوشنویسی، تذهیب و بقیه‌ی نقوشی که در هنرهای سنتی کشورهای اسلامی وجود دارد تماماً منطبق با تفکر توحیدی و اسلامی شکل گرفته و ما به راحتی می‌توانیم مفهومی مثل بی‌نهایت و یا وحدت و کثرت را در شکلی مثل شمشه در تذهیب یا نقش فرش اثبات کنیم. هیچ‌یک از هنرهای دوره‌ی اسلامی وجود ندارد که از جهت نماد و فرم با تفکر الهی تضاد داشته باشد، از شعر گرفته تا موسیقی و هنرهای دیگر. به همین دلیل هر نقشی از هنر اسلامی از جهت تطبیق با تفکر دینی قابل بحث و توجه است. لذا ما می‌توانیم به صورت جزئی‌تر مفاهیمی مثل وحدت و کثرت، بی‌نهایت، تعالی و... را در انواع موسیقی رایج در جهان اسلام ببینیم.

آنچه که عرض شد مربوط به میراث گران‌بهای است که در دوره‌ی اسلامی با تلاش دانشمندان و علماء و با همت هنرمندان طی قرون متمادی به وجود آمد. متأسفانه این میراث گران‌بها در سده‌های اخیر دچار آسیب و تأثیرپذیری از فرهنگ بیگانگان گردیده و موسیقی حاضر اگر از آلودگی‌های حاصل آمده از حکومت‌های طاغوت و ابتذال غرب زدوده نشود قطعاً مصداق آن موسیقی که ذکر شد نیست.

اگر بنا باشد موسیقی‌های رایج مصداق مفاهیمی که ذکر شد و در گذشته بین اقبشار معتقد و باورمند رواج داشت گردد می‌بایست از همه‌ی آلودگی‌های برگرفته از تهاجم فرهنگ‌های مبتذل پاک گردد.

در کمتر دوره‌ای از تاریخ بشر ما این قدر موسیقی‌دان داریم. در اینجا، همان‌گونه که بقیه‌ی علوم هم به تدریج شکل می‌گیرند و ساختار علمی و تعریفی پیدا می‌کنند، موسیقی هم به این سمت می‌رود و دانشمندان اسلامی در این دوره درگیر این موضوع می‌شوند. طبق چیزی که ما در متون داریم اولین آن‌ها که بنیان موسیقی جدیدی را می‌گذارند «ابراهیم موصلی» و «منصور زلز» هستند که هر دو ایرانی‌اند، و بعد «اسحاق موصلی» پسر ابراهیم، که زلز دایی اسحاق است. ابراهیم موصلی از مناطق جنوبی ایران و فارس، و زلز از ری است. اسحاق نابغه‌ای است که در همه‌ی علوم برتر است، از جمله در زمان خودش به‌عنوان محدث مطرح می‌شود. در دوره‌ی عباسی، بعد از خلیفه، قاضی‌القصات و محدثین مطرح بودند که او در این طبقه قرار داشته است و ترجیح می‌داده که او را به‌عنوان موسیقی‌دان مطرح نکنند. یعنی با این که توانایی نواختن داشته عملاً به کار موسیقی نمی‌پرداخته است. این‌ها بنیان یک موسیقی را می‌گذارند که بعدها ما به آن موسیقی دوره‌ی اسلامی می‌گوییم و هنوز میراث‌دار آن هستیم، که موسیقی آیینی هم بخشی از آن است.

کار بسیار مهم و سختی که این‌ها از جهت تاریخی کردند این بود که به همان نسبت که به‌طور حکمی به موسیقی پرداختند، به‌طور عملی هم این کار را کردند و این دو حوزه را به هم گره زدند. خود اسحاق می‌گوید که ما دو گونه موسیقی‌ای که وجود داشت، یعنی یکی همان موسیقی‌های مبتدلی که از قبل رواج داشت و هیچ شأن هنری نداشت و یکی هم موسیقی یونانی که معمولاً در دربار از آن استفاده می‌کردند، هر دو این‌ها را وانهادیم و کنار گذاشتیم، چون این‌ها تناسب با تفکر اسلامی نداشت و فواصل جدیدی را وضع کردیم و اختراع کردیم و علایمی را برای آن تعیین کردیم.

موسیقی که ما الان در اختیار داریم موسیقی ساخته شده در دوره‌ی اسلامی است، که ساختارش مبتنی بر بخشی از قابلیت‌های زبان عربی - مثل ایقاعات، بحرهای، و وزن‌های آن - و بخشی از قابلیت‌های موسیقی ایرانی است. الان هم که بیش از هزار سال از آن گذشته است، اگر مثلاً در تونس به یکی از اساتید بگویید مقامات را بنواز و اسامی‌اش را بگو، اسامی گوشه‌های ایرانی مثل سه‌گاه، دوگاه، خارا، نوروز، حجاز، نهاروند و... را می‌گوید. تا چین و هند هم که بروید همین طور است. این نشانگر آن است که ترکیب قابلیت‌های زبان عربی مثل بحرهای هفده‌گانه عربی و ایقاعات آن با قابلیت‌های ایرانی منطبق با تفکر اسلامی که توحید هم به آن اضافه شده است، منجر به این ساختار شده است.

این ساختار در غرب نبوده است، برای اینکه این زبان نبوده است، یعنی زبان آن‌ها ساختار هجایی داشته اما موسیقی ما هجایی نیست. اصلاً ایقاعات و عروض از زبان عربی به زبان فارسی آمده است و شکل گرفته و ایرانیان این‌ها را به هم گره زده‌اند.

در همان زمان حکومت عباسی موسیقی یونانی هم وارد شده است، اما موسیقی یونانی را دربار عباسی رواج می‌داد. «ابراهیم بن المهدی» یعنی پسر المهدی - سومین خلیفه‌ی عباسی و پدر هارون الرشید - یکی از موسیقی‌دان‌های بزرگ دوره‌ی عباسی است که به همین شیوه‌ی یونانی و ترکیب موسیقی عامیانه با آن، موسیقی را رواج داده بود و با زلز و ابراهیم و اسحاق موصلی درگیر بود.

زلزل اصرار می‌کند که این فواصل، فواصل غلط و بیگانه‌ای است ولی ابراهیم بن المهدی می‌گوید که مردم همین را که ما